

در مقام باید که جانب دولت آباد را در دست خود - سلطان شمس لعل گوهر را  
 از روی اطاعت قبول کند و هر خاموشی بر لب نهاد و از سفارت جوانان  
 او را در دست علم و آیه نهد بدین آینه - هر ادراک و تعلیلی را بدو هدایت نماید  
 حال از قریح در دل گرفت و از سر در چشم مبارک آن شاه شایسته و پادشاه بی شکست  
 در بر نزد سلطان منتوی شده که شرح حالات او بحکم حکومت عبارت  
 تنگ نه گنجد درین اثنا خوف و امید و جلدیتان نشان مغایرت  
 نمود و نیز اظهار از ادراک و تفکر نمود - هر دو در دست که از سر تعلیم و احراز  
 خوف و امید هر دو همراهِ وزیر سلطان حکم اطاعت و تعین شرفت بر سر ملتجه جز  
 مبارک بر پستان نقش نشان نهاد و از دور و جدایی و خوف و شمای خوش  
 کلفت و منتبه قبول دوست که مادر و کفایت و دما و عنان اختیار و زما  
 احوال را از قصد اعتبار آن بهر دل نیست و از بابت حرمت و با صفت  
 بهایت و منتبه و تعلیم و طبع و از حیات خود نموده یا از خالقان بهر  
 بخشی نماید - او را اندک از سر دوم و اوله لایم و الین از این سر حال لایم  
 گفت و بطلان نمود و در آنکه بهر تو نیز دست و دل بیاورن و بکشیای بهر  
 به داد ساز و خرد که بوجب با خبر و در شرف شایسته سلطان و بکار











فتح حقایق نیا - سعادت و سعاد

مقرب بارگاه کبریا

عشق در آن صورت مسنون شد آدین الهادیه الیه المهورت ماسوا الله تده العالم  
 رشید الودیعین صورت شیخ زین الدین داد حسن شیرازی بدش سره یک از قلم لیا  
 سلطان خواجه برکان الدین ادب بدش سره عشت که حقه صدف و بران اطاعت  
 از سلطان مورد رسید و بدست عمرو و محمد شکر را بنده و در علم لغت و حقایق شریف  
 لغات که در دست حضرت مرآت العارفین خواجه عثمان یار دینی بدش سره از انام و علم  
 و مقام و حقیقت مطهر که عاشق و مستان معرفت و بید طراوت و نوا صفت با وی  
 اصل ذکره میل کرده در رد و حجاب حلقه متعقد زانه لودند برآمد که شکیف  
 حقایق سر مسنون که عابد قدیر و المحقق مرآت العارفین معرفت خواجه محسن الحق محسن الدین  
 یحییٰ الحنفی المهری رحمه الله علیه که عمرانش بدش سره بود - مرود و لوح صدور  
 بنامه رسید و در دست بنده مسنون و حلقه مشار الیه روزی بنیاد بر زمین افتاد  
 معروف در که از این سبب در پای بدست و ملاقاتی در کارش فرمود که از سفید  
 خط و امرو در حقیقت کامل پس در راه و در راه که در راه و در راه که در راه  
 تالک شریف و در راه المی الطیر امن از بر تسمی و در راه و در راه که در راه  
 حوائج





سوم در سینه شامه بخت برسانند و در زمان حضرت  
 گنجد حقه علفنت در زمان اعانت محبت حواله لطمه  
 ادلیا در زمان انور سجد با جود حواله انشای خود را  
 مولا کا داد و توانست سجد رسول صفت ابد الالهی سلطان  
 سوزید بر سال الایع غیب مدلی سوزت حلت  
 حواله لطمه الوع اولی موقوفه در سال ادا شد و مدعی  
 موقوفه علفنت حواله سلطان سیر در مولا کا داد و مدعی  
 اگر در اندک مدت لیسای حواله بخت ابدان مدعی  
 حواله ابدان حق تعالی لاینت را با بخت علفنت حواله  
 حواله سیر سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید  
 اگر حواله سال اسیر مدعی سوزید در سال سید و سید  
 مدعی که سوزید که حواله سوزید و سوزید و سوزید و سوزید  
 و سوزید و سوزید و سوزید و سوزید و سوزید و سوزید

همیشه بدرس علوم نفایس قرآنی و احادیث نبوی علیه السلام و در سنجی  
 حال سیر مود و امور ان بر جاده شریعت محمدی علیه الصلوة خود را هم  
 به افعال ظاهری و باطنی متجلی و زمینی نمود اما از قبله مشایخ و مشو  
 علم موفت و حقیقت اندکلی مجتنب و محروم بود اکثر اوقات باین طایفه  
 شش سخی بطریق استنوار و طعن بر زبان مبارک اینان مبرفت  
 بعضی اوقات قدسیات در مخالفت حضرت سلطان الدین  
 شایع و پند و افروخته می شد و از غلبه شوق به نهایت بعضی ظلال  
 حق در نقص می آمدند مولانا حمل بر ظاهر حال اینان نموده از  
 این اخبار بسیار متفرج بود و می گفت که مریدی از طالبان  
 آن بدرس خواندن کتاب مشکوٰۃ المصابیح تجدیدت مولانا داود  
 ظلمت نمود و بعد از فارغ شدن از درس اوقات خسته و خوار  
 رفت سلطان میگردانیدگاه کاهی سخی سرود سجده که بعضی مردم از  
 بیادیت که اگر روزی اعتقاد که بدین سلطان بردل اینان لاجنی  
 شد و مضطرب شده سر بر زمین می نهادند و سلطان ازین فعل آنها را  
 فرمود مولانا بمثل این سخنان در میان آورد و زبان بختارت



و طعن بیک در روزی علی الخصوص بحضور جمعی از علماء و اولیاء  
 طایفه زشتیج صوفیه را بلفظ حقارت بنظم میفرمود و آن طالع  
 در حوضه درس از مجلس رقص و سماع سلطان منفعل میبماند  
 و نیز خود را در مجلس رقاصان ملحق ساخته علم را بر باد داده است  
 و نسخی بی پرسم میباید که راستی را در میان آورده آنچه حقیقت  
 نیکو که در فضیلت علم و دانشمند را بهتر ایم یا پرتو او در جواب  
 چون دوسه مرتبه سخن در میان رفت آن بجا نواضع و ادب  
 استاد است سر فرو برده در مقام حیرت افتاد و از بسیاری ناکی  
 تلاطم امواج خیزش زیاده میبکشد که چه گوید بعد از دیری عرض نمود  
 که ایان درگاه شما ام چه دارم که بزرگی و فضیلت آن حضرت  
 بدانم و یکی بر یکدیگر فضل نهم مولانا این سخن را قبول نکرد و گفت  
 شاگردان ما هسته اما این سخن راستی در میان نمی آری بحد اقل  
 آنچه بردست راه یافته باشد بگو چون او دید که این را درین محرم  
 نماند که جواب با صواب نگوید و در خلایق نداریم بالغ و رحنی را ظاهر بسیار  
 و زبان برایتی برکشاد و گفت اگر چه شما در علوم ظاهری با بهره تمام

گنو

اربع

سور

افزود

بالا تمام دارد

بالانعام دارید اما فضیلت علم باطنی که سلطان از مرشدان حقیقی و مودیان  
 دین راه رواهل تحقیق محبت تمام و محبت کمال حاصل کرده است که کردان  
 بدامن نشنا بر سیده مولانا محمود سنیدن این سخن از ان راست که چون  
 مار بر جو سجد و آنجه در ان حالت رود از زبان بلامست کشد و اندرون  
 بجه رفته چهار تخته کاغذ دولتا باد که بلغات و مشکلات و قیاس شد  
 حقایق که تمام روز کار و درس از تفسیر و احادیث و غیره پرست آمد باین  
 روحی داد که اکثر مردم فضیلت یاب در عقده کتبی آن عاجز بودند روز  
 بروز بر تخته قرطاس کتابت میکرد و بنوک قلم مسطور می ساخت یا میداد  
 چون کعبه روخ از علماء آنجا بکل آن مشکلات سعی نمیداد پس مدت چهار  
 تخته دولتا باد که طرفین شبه لغات و اشکال مسطور بجه بر آورده باین کد  
 بیاره سپرد و گفت اگر صوبه حقیقت بر نوع علوم ظاهر و باطنی کشف و کرامات  
 دوزد بر و پس مشکلات را از وحل کرده بار بار بجه و آنکه من او را شناسی  
 مدت میدهم که این اوراق را بجا طرح مطالبه کرده در حل آن کوشش و عقده  
 کنی بکنند آنچه تمیز در حق او کرده نامت و مقرر است و اگر نه بنوک شما را  
 و بجه رسام تا در مجلس علمایان سخن میبوده از زبان خبر آری جبهه او را



گفته این تجا و ز نموده و از فرموده شریف و از انی نور زید با الص و ران  
 اوراق را از دست مبارک این گرفت و نیز نگاه سلطان شرافت و  
 بخاطر میکرد ایندکاشک من درس خواندن در مجلس شریف این غی  
 تا این عجبات و حیرت دست نپسداد چون بدو روان خانقاه در آمدند که  
 در رفتن توقف نمود سلطان که هوشمند و آگاه دل درین راز بود  
 نظر مبارک بروقت و فرمود زود بیا و بپرست که انتظار تو میکشم چون  
 آواز سلطان آواز فرحت شنید بر عت تمام خود را بملذمت این کسان  
 فرمودند من از این مانع که او را در بر علم مشکلی پیش آمد بر مقتضای تامل  
 انوار الهیات ربی فلم مشکین رقم در تسوید این یا حل در آوردم و  
 بخندین و چه بیان نموده و پرست که نگاه داشته ایم اندرون حیره برو و  
 تحفه کاغذ که در کتابخانه نهاده ایم باز و این اوراق را باقی نگاه  
 و سلام من بولاد او و در برسان و بگو که این جواب مشکلات شما چون  
 شخص بعد از رخصت بر عت تمام بخدست مولانا محمد بن فرمود و گفت  
 میدانستم که بنده این ... قبولی خواهند کرد چون اوراق را  
 نهاد و خود برانوار در پی نیست مولانا بولکاهی کرد مسوده خود را باقی

قلم برد

۱۰۱  
چون بریده فراز کبک است در وی نگر است دید که یک مسیغه را به دست  
با آن فرموده اند چون باطن انور که حمام حقایق نای آلی است بر آفرین وجه  
مطالعه که رسید حجاب نیست از چشم خود بین ایشان بر طرف گشت یک مرتبه رنگ  
رویش تغییر پذیرفت و از دیده مبارک ایشان چون سیلاب جاری گشت هر چند  
که مطالعه بیشتر نمود حالات و غلبه شوق بر ایشان مستور میشد طایفه شکر داران  
را از دیدن حالات مولانا تحیر و تعجب بدید آمد و مجلس احوال سخن گفتن مانند  
و عنان بصیر و شکبائی از قبضه اقتدار ایشان برون رفت فرمود درین  
حال فقر آن و جو خوش بخت و با عدم خوب خست که چشم خود نظر حال  
دوست کند عکس ظلمت نا جو خودش در نظر آید چون حالات شوق بی نهایت  
بر ایشان غالب گشت و قبر نم این بیت معشوق و عاشق هر سه یکست اینجا  
چون وصل درنگی سحران جبار آید رقص کنان راه خاتمه سلطان پیش  
گرفت کرده شکر دان که در فیض علم بهره مند بودند نیز متابعت مولانا  
میرفتند تا راست به روزه خاتمه در آمد چون بدست قدره و قلم عنایت  
معالجات بر نامه سلطان کشیده بهو مجروح نظر برویش افتاد بر زمین نهاد  
و سجده بجهت ناصیه خود را بر استایه فیض ایشان مالید سلطان فرمود ملازمین



این روش در شریف غزالی نیست گفت تا حال این رسم را غیر شرح  
 دانستم که ازین نعمت بی نصیب بمانم و بزمان گذشته تا سف و ندامت  
 بنایت کشیدم و گفت بی دست از طلب ارحم تا کام من بر آید یا جان  
 رسد بجانان یا جان زن بر آید سلطان نیز او را بحرحمت فرموده و در  
 حالتی که در خجالت و غبار ملامت پاک ساخته تعظیم تمام پیش خویش  
 مولانا جمعی نشا گردان بهر ایش داشت رخصت نمود و سناک این نعمت  
 در خور استعداد خود بجا آورده در لوازم عبودیت و مراسم تسلیم  
 آورده و شریعت و رابطی بر بست و خدمت مرشدی الهی را نموده و  
 بیعت اراده در آمد و طالب غایت و خلوه گشت و چاه دنیا با الکل  
 دل بیرون انداخت حضرت مخدوم شیخ فرید عطا در کتب خود مرقوم  
 که از حضرت سلطان العارفين با نیرید سبط می قدس سره شیخ سوال  
 کرد که عزت یک در است آید گفت آگاه که از نفس خود عزت گیر و رسید که  
 جمیع فرمود خبری که ترا از خود مشغول دارد و از یاد حق بجا فراموشی  
 کند و او شمنان آگاه دل بتواوید است که چون از دجهان برور میخورد  
 سیاحت این دولت ابد قرین را بنده خود و رحمت نماید بخشیت تخته دل او

از مولانا

از ملونات دنیوی یکس غنیه بوجود مملکتان بال عقیدت زایش و نقش  
 هزارند میر و محنت لکاشته شود و بلوح وجودش بکرم خود باستانی شود  
 عی بنده الفقه سلطان لورالود تربیت ریاضت و بی همت و متغیر و اشغال  
 و زینت ذکر و اذکار شیخ خواجه خلافت و نعمت که حضرت مراده العارفين  
 حوام نظام الدین اولیا سلطان برهان الدین سپرده بودند با خرقه  
 خلافت و نعمت و بغیر ما ارادت و اجازت خود فرار فرمودیم از آن  
 روز بخطاب شیخ زین الدین ممتاز گشت که چون شیخ زین الدین  
 اتمین مجلس دعا تمیز گشته کلمه کوشه خضر را به اوج صبر و شکبائی رسانید  
 و دود از کبر سحی و ترفع بی معنی از دماغش با الکحل بر میداشت و روزی  
 سلطان از روی مرحمت و شفقت توجیهی بنیالین آورده بود و  
 شیخ الدین خبری بخوان چه جاهل قرمانی شیخ معروض میداشت بهر نسخه که  
 امر شود شروع نماید فرمودند که کتاب معصود العباد که دلکش خوشتر از کتابها  
 سلوک است موافقت نمایند و بنظر عموم مضمون آن کتاب را از اول تا آخر  
 بتفصیل رسانید شیخ بحکم آن اولیا الی در شروع آن کتاب پرداخت چون  
 این خبر متعارف گشت که دان شیخ رسید از نهایت نادانگی و کم حوصله نوی نمودند



با سواد و بخت ظاهر سا ختمند که کمترین ارزش اردان شما مثل این کتاب  
 تواند کرد و ازین عبارت بهتر و خوشتر خوانند و از شیخ این کلمه را شنیدند  
 اینها را و در هم کشیدند و بمعرض فرمودند که هنوز ظلمت دل شما یان نبود و معرفت  
 نه بخشیده و حجاب جهالت از چشم کوتاه بین شما بر هم نرفته مرا اطاعت  
 و رضا مندی سلطان در کار است نه عبارت آردانی کتابی که بعد از خند و  
 با تمام رسانید بخنور جمیع گردان گفت و اندرین مرصاد نیست که قلیل  
 در مطالعه خود در آورده بودم باز چون مدتی بر آمد روی سلطان بر که  
 شیخ زین الدین خبری بخوان چه جاهل می باشد شیخ بطریق سابق عرض  
 زت نیند فرمودند مرصاد بخوانید باز در سر شروع نمود چون تمام رسید میگوید  
 این آن مرصاد نیست که اول مرتبه مجتهد سلطان خوانده ام تا قلی این حد  
 و راوی این روایت شیخ جلال الدین میگوید که همچنان سر مرتبه مرصاد را  
 شیخ بملاذمت سلطان گذرانید و هر سه مرتبه لذت و مکیه بخشید و بر او  
 جلال و جمال بدش طلوع یافت و بهر سبق ابواب کشف و دریچه کرامت  
 مفتوح گشت شیخ زین الدین یکی از خلفاء کرام سلطان بر مال الهی

در مفت حضرت مفتاح کنور معارف ربانی گنفر موزع الف مسیحی بر تو  
 انوار مصطفوی مطهر انار مرصع نوی بر افرازنده لولای تصوف بر افروزنده حلال  
 نفوس سید علل الدین صیاد الحیثیه یکی از خلفاء عظام شیخ رکن الدین  
 احمد آبادی است و خرقه خلافت و حکم اجازت از حضرت شیخ الاسلام مقننه  
 حاصل و العوام شیخ مفتی ابدی باقی صاحب ریاضت و تقوی بوده  
 که سلطان برهان الدین حکم نصیحت بر خود خدمت جزرادی که یکی از اصحاب  
 بر مینه و عابده او هر بود بر خود لازم دانسته بعد از بر نماز جمعه ملازمت  
 رفت و او را بر تبه ذات خسته صفات حضرت خواجه تصور نموده خبر میگای  
 برخی که از تبه جنایی باید بجای آورد از احوال این باخبر می بود و او در  
 داشت چهارده ساله که قوی محض و دانش از ناصیه اومی درخشد و صیام  
 ابد هر وقایم اللیل بوده و در صلیح و تقوی مجرب کمال رسیده همیشه  
 سیاه خود را پوشیده در انت روزی سلطان بکلام ترش شده بود که  
 ناگاه نظر سلطان بر آن دختر افتاد و بینم بود برزادی با عرض تمام  
 بزبان ملطاف گفت که برهان الدین اساری دهینه که که هستند و اهی



سلطان در دل پلور بد زبان عجز و انکسار عرض نمود که نظام الدین غلام درگاه  
 شماست و من از کمترین غلام اویم چه مجال چه قدرت دارم که به صاحب خود  
 تبسم کنم اما در پیشگاه مبارک شماست بمن سلام کرد اکنون مراجعت دهنم  
 کرد ایند که این دختر بچته کتاب دانش صوری و اقباس نور معنوی بر خود  
 قرار قرار داده است که هرگز لجاج نکند و کرد شوهر نکند و پس این وی از  
 پیرایه بطنون چه طور در دنیا ظهور خواهد کرد شاید بمثل حضرت عیسی  
 علیه السلام باشند که به پدر متولد شود و سببه اش آن بود که خبر ملک  
 رسانیدم بزادی سلطان فرمود که درین باب استخاره کنند و برایش  
 این کار سعی نموده متوجه شوند که شوهر باین دختر لقب خواهد جو یا نه سلطان  
 اطاعت سخن او نموده وعده جویده کرده چون این مکالمه بسنج آن  
 دختر رسیدند در گفت که من از مشایخ جویده فرود جواب این معنی گویم  
 روز دوم بعد از نماز صبح با در اعلام بخشید که شنبه صبح الفیت که مجلس  
 شکل و بجزین صفت موصوفت غمغری ایام درجانی رسیدت که خدا  
 مابا و ظهور خواهد پوست بعد از چند روز بهیشتی که نشان داده بهو مع  
 خادم بردارش آمد و پیغام فرستاد که در پیران جفت من امروز قرار می دهند

الکته به

برکنه با هم برزادی بوزیای کینه از خانه فرستاد و گفت که ساعتی توقف  
 سلطان را طلبیده حقیقت اظهار کرد سلطان از روی نفوس باطنی او را  
 نخواست و با یکدیگر مصافحه کرد و شتر را از اینجا آورد و تعظیم تمام شد  
 خود بگذشت برزادی آمده عقد نکاح مقرر ساخت آن صالحه رختی  
 سیاه که در بردن خود در زنت فرو آورد سلطان داد که شسته بپایند  
 سلطان مثل دیرینه خادم با عقد تمام و با خلد ص کمال آن باره  
 برار گفت خود که فتنه از خانه برآمد و آن سید نیز التماس نمود که رخت خود را  
 بمن دهد گفت رخت من پاکست چون سلطان جانب دریا قدم نهاد  
 بعضی از مریدان و معتقدان که در راه و روزه و استغفار را بمعنی از  
 سلطان پرسید چون اخبار نکاح دختر برزادی ایشان را استماع  
 یافتند سلطان را گردانیده بمنزله کاهنش آوردند و آنچه در دفع امکان  
 هر یک بود از انواع طعام و رخت حاضر ساختند و مردم بسیار جمع  
 مجلس نکاح با حضار علمایان عظام و اکابر آن دیار را راسته نمودند و در پیش  
 ساعت خوشترین وقت آن دختر در عقد سید ضیاء الدین منعقد  
 آورده که بعد از بیستم روز آن صالحه شوهر خود التماس نمود که با حال من



وحکم شما بوده ام و نماز نفل و صوم از ما رفته اگر فرمائید چند کنیز بکار  
 حسن و بزرگ فہم بازار این وجوہ تمام از مریدان خود طلبید نموده بخدایم  
 و من شغلی کہ داشتم مشغول باشم سید حبیب الدین فرمود کہ اتہامی من  
 نیز بشما ہمین است کہ آنحضرت سلطان الشاہ کہ بظہور نمودن و بلا  
 اظہار فرمودن محمول نبوت اگر خفت فرماید راہ سفر پیش گیرم و از ہر  
 ولایت صنعت باری تعالی جل قدرہ تماش کنم و تحصیل علوم دینی و  
 بہ تدبیر نفس خود مشغول گردم زن گفت من حافظ قرآن ام و بسیار  
 تا زمانہ کہ حفظ قرآن نشود متولد نخواہد شد مباد اہدیت دوازگشند  
 مردم درین باب اہم سارند یہ باید کہ اہل اہمبایہ بودہ خود را  
 سفر پیش گیرند آن سید بعضی اجبا کہ در جوار این بی مسکن  
 داشتند دعوت کرد و این را از پیش آنہا اظہار ساخت و علیہ السلام  
 نام کرد و بطریق لبث رت اعلام بخشید کہ این بستر بیری باشد خداوند  
 وحدانیت و محقق باشد در مظهر ربوبیت و ہمیشہ در کشف اسرار حق  
 مشغول خواہد شد روبہ باد بہ ہند بسیار کس را از رفتن او تاسف و حزن  
 پیش آمد کہ قدرش ندانند و از فایدہ او محروم ماندند بعد از چند روز

منوکر

منوالت یادارش از مشایخ طلعت فرخنده بهر سرت و ابتهاج بسیار  
 کرد و بپوشه ابواب تقف و الطاف بر جرد امان و امانی او مفتوح  
 داشت چون به کام عقیقه رسید مجلس عظیم آراستند و هر یک از مرید  
 و معتقد بفرآور حالت فتوحی بطریق نیت می آورد سلطان <sup>بر الدین</sup>  
 عرض نمود که من از اسباب نبوی مغلس و منوالم که در مجلس شریف  
 بادی حاضر آمم میرزادی بطریق خوش طبعی گفت هرگاه که تو صاحب  
 ولایت تمام دکن باشی افلاس را بر جوهر است میکنی سلطان  
 منمکی و بنش و خانه نیش را از تصرف ولایت چون مبارکبادی پیش کش  
 کرد که درین حد و هدایت ناسی و فیض بخشی در دین محمد مصطفی  
 علیه الصلاه و اهل البیت از مدد باطنی اینان باشد و بشارت در  
 حق او فرمود که این پیشه بسیار کس را بوالا بایه حق شناسی خواهد رسید  
 و بزرگ نام و بلند همت خوانند گشت آن که چون سید علاء الدین  
 به کام نیش رسید بر مغفنه صاحب حسن تعشق پاک مبتلا گشت بحسبیه بگو  
 او را آن محله رفته بر خانه اش سنگ انداخت میرزادی که پیش وای او  
 نمود اخی سر دبر آورد و گفت استغفر الله ما مردم شب جو خور از



ملوحت فتنه و مجور لکها میدارم و دامن از آلودگی فساد و پیری حشم و ابرو مسلمان  
 جوار خدائی ترسند و در پس شکر که دای جا بر سر گرفته گناه کهنه را بآب  
 اعتذار جرای شوند سخن به زلال در دل ایشان کارگر نشو و ابواب خیر بسته  
 و بیست و اطلال بردنش مفتوح چنانکه تنش در لرزه در آید سر در کسان  
 ناسف نهاد و گوشت بکین خدائی که جان من به بد قدرت اوست ازین  
 حال توبه کردم و ازین معاملات در گذشته من بعد بجز خصال حمیده خوا  
 محفوف رزم و نهال طاعت شرح محمدی علیه السلام در زمین و آتش  
 در راه خانه پیش گرفته بخانه در آید و در حجره را محکم بسته معتکف  
 چون و ارباب جبریل المواعظ هر چند در آنکه بغایت خوف مخصوص کرد  
 چنین توفیق رفیق او ساند و بدت بدید وقت فطاریه پنجم خرمایه  
 جرعه آب الکف که در بعد از چند سال مادرش نبود در حجره را کشد و او  
 را از این برون آورد و دید که حالات استغراق بر او بسیار غایب  
 دو تغیر از استخوان و پوست در وجودش خبری نماند محققان گفته اند که چون  
 ریاضت بسیار کسافت میرا چیر از اربع عناصر ترازل شود و حال حقیقت  
 در آینه طبیعت متجلی گردد چون ریاضت بسیار و مجاهدت بسیار و مردمان

شده

منہ پر گردن سپار کس بالعماس سمیت ازادیت از دھام آور دند و بعضی  
 بدین غمغلا در شند کہ این بہان و ریاست کہ از شکام مادر سلطان  
 الدین سلام کردہ بعد و این را بہر کس و غندہ میگردند کہ ہر کادہ ہر از  
 حضرت ولایت مآبی کرامت آیات علی بزم آرای اولی تخت فسانی  
 مشکلات دین منوی خواہہ رکن الدین جنتی خرقہ خلافت و اجازت  
 میرند ہر کرانضیہ سلسلہ ایما باشند خواہہ بیوت بعد از چند روز شیخ  
 بلند بالہ قبور نیکیں لباس پہنلو انان در یکدست کمان زور آورد  
 در دست دیگر کولہ سنگ کرفہ ملکہ و تالہ باد رسید و بردر مشایخ  
 کیا و لاکاز علیہ تقدار کند و دیگر دوزین لباس خور ابو شندہ طلب شد  
 کامل میکرد و در زہد و تقوی در جہ علنا و مرتبہ قوی داشت کہ ہر کس کہ  
 با و چیزی نقد میدادہ ما بخا میگذاشت و یک کہ طعام پیشی آورد بقدر حاجت  
 تناول میفرمود و زری بدرخانہ سید علاء الدین آمدہ بازی میکرد و سید  
 علم باطنیہ اورا شناسخت کہ این طالب خداست و خور را بحجاب این لباس  
 اخفا ساختہ طلب زنیہای خدا شناس میگذانستم کنان بدو گفت ای  
 سید نظام ادریس تو طالب خدای اوقات شریف را باین حالت صرف کردن



نزد یک دانش وران حقایق شناسی جابر باشد که مجرب و مستند این سخن آنکه  
 در دست داشتند از دست در روی خیار بر زمین انقیاد مالید بعضی برانند  
 که نقای اخوت در دست راست داشته و نقای دنیوی بدست چپ  
 در حضور عالم ظهور باری کرده میگشت کاهی خلوت میرای دل منتهاست  
 و مکروهات دنیوی حقارت می نمود و کاهی مرآت روح را در تجلیات مانواید  
 نور می بخشید چون نوید حق شناسی از زبان مرشد کامل بسط اورسید  
 از دنیا و عقبی دست تپتی کرده قدم در وحدت نهاد و گفت که سالها  
 من در آرزوی این پیغمبر گشته بودم که هر کس که مرا درین لباس شناسد  
 و طالب صادق داند چو ادریعت ارادت او در آورم و تحصیل عالم حقایق  
 از آستانه فیض نشان او بردارم ایات سه بیست و نهمی از این آیه  
 نوش غبار یکی شربت آینه ز عاقل نوا که گشته ده این شربت و لغت  
 که نشانه شربت نکرد و شکب چو زایکی از خادمان تصور نموده بدست خدمت  
 این ریاضت و مجاهدت شایسته کشید بعد از چند روز رسید بالهام  
 غیبی و باشارت باطنی که از میرا و بردارش راه داده بود و از اطراف کجاست  
 روانه ساخت که از حضرت خواجہ رکن الدین غفره خلافت فرمایان اجابت

بار و چون چند منزل طی کرده بموقع شخصی بمقام صوفیان بر سر راه یافت  
 و حکم کرد که انا المؤمنین اخوة یا یکدیگر مهربان گرد و بیایم عتی بان عزیز در حق  
 سایه دار استراحت گفت و پارچه بان خنک که همراه داشت بیاور  
 نمود آن سالک اسرار و احوال رسید را بجانگی درست یافت بسبب  
 جانب اهدا باد استغفار فرمود گفت که من یکی از کترین سر حلقه ارادت  
 و محبت کز بنیان سید علل اول الدین ضیاء ام و البیان آوردم خرقه و  
 خلافت از دو ملیا بدو خدمت خواهر رکن الدین فرستاده اند آن  
 صوفی آگاهی بخشید که مرا نیز خواهرش را بیه با نعمت و خلافت پیش سید  
 شمار و انداخته اند پس آنچه مطلب بموقع حصول بودست می باید که شما نیز  
 برو گردید گفت چون بر من از سر حلقه راز و انان الهی است و از شما مادر سلطان  
 برهان الدین زبان بسلام گشاده و ندانسته باشند که تو انجی مقدم  
 نهاده میاید که در فرستادن من مصلحت دیده باشند و مرا اطاعت و استقامت  
 سخن جوهر هیچ اورا بدیل و جان بجا آوردست بالفرو خود را آجا میام  
 تا از فرموده ایشان بخلع نور زیده باشم سید نظم الدین راه بکرات  
 بخش گرفته چون خدمت خواهر رکن الدین رسید و بشرف پای بوس مستغنی شد



جهان نظام الدین برادر تو نعمت و خلافت بدست مرید صادق الله اعتقاد رواست  
 ساختیم و تو برادر خود آمدی بیایا که خوش آیدی و منظر و منظر لطیف و امن  
 خوشنود و بافتات و مهر بانی تمام در ملک محققان حقیق (نظام) بخشد و غرق  
 خلافت بدست مبارک خود غایت در مود و روزی سید نظام الدین خلافت  
 باقیه بعضی رسانید که برافزونی و ممتاز برانی حیرت در نیست که خلافت و نعمت  
 حضرت را بطریق امانت بخشد بر جوهرم و از دست فرحت بخش او برکنم  
 تا در بیع غلامی بی و زنگرده باشم خواه را این سخن بغایت پسندید و  
 و بر اعتقاد و یگانگی او شادمانی و فرحت ناکشید و شفقت و مهر بانی در  
 بان او بسیار فرموده غرق دیگر برای سید علل و الدین ضیاء بدست او رساند  
 و به بعضی بعضی منور در رشته رخت دولت باو نمود و سید نظام الدین بر تملک  
 برون آمد و در هیچ مکان و منزل قرار نگرفت و توقع ثبوت و ابرار بدست  
 سید و گشت و نعمت و خلافت که آورده بود بهیچ وجه را نپذیرفت و بعضی  
 که خواجه فرموده تقدیر بان که بر فرشتان کند و منشی عرش خود که با نعمت  
 و بهیچ خاطر او گشت و سید نظام الدین را به جلوت اندری و نعمت سرمدی  
 ساخت سید علل و الدین در علوم طاهری و باطنی تمام و در انت بر منکاکه

علم الهی

علم ز صوف و سلوک مردم پیش آمدی از وصل میکردندی و او را خلف و میر  
 پسرانند از جمله خلفاء او یکی حضرت دیباچه اجد هدایت و سر نایه دفتر  
 غایت سادات سید نظام الدین ادریس است که ولایت مویک پنهان در  
 تصرف او بود و قبرش نیز همانجا واقعست دوم حضرت قدوه الواصلین  
 بدر الکاملین شاه نعمان چشتی قدس سره که مرقد مبارک ایشان  
 در آمیر است و تصرف صاحب ولایتی خاندیس از حکم او یافته بسوم حضرت  
 شیخ الکاملین شیخ فرید بنهار می چهارم معارف و دستگاه خواص حسنی  
 حسیه غیر هم وفاتش درینند و قبر مبارک در بلده دولاباد واقعند  
 در بیان منقبت حضرت ارشاد میباید از ابیت دستهای مجموع  
 بحالیت ایشان مرآة تجلیات الهی و کیانی سادات نظام الدین ادریس  
 الحسینی چشتی قدس سره آورده اند که چون وقت رحلت حضرت سید علالدین  
 ضیاء السیرت در حق ایشان فرمود اگر چه خلف بسیار دارم اما  
 کسی را که سید شایسته قبول کند خلافت و نعمت بر او مقرر خواهد نمود  
 پس در عقیده محبت و خلافت بدست او میرده ام و این منصب حلیل القدر  
 بختی از منم و آنچه نصبت در دست ایشان فرمود خود را دارا فرما

به نام خدا و دینی بولت نموده لعل سبک بود از جن روز از وصال آنحضرت  
 و محله آنی من بجای نه بار است و قوالان و سوز و مهر و دلوایان مجلس افروخته  
 و صوتی از جام رنماع آن باده در کشید و بسته پای کوبسته چن صوتی  
 چیست چنان ووشست که هر شخی که از بهر سماع برخیزد و قدمش نهنگس  
 جای او را متصرف نشود و اگر کیسه نادانسته بانی مقام رسد بعد از فروتن  
 حالات او را بجای او نشاند و گردن ترک ادبست درین اشیا خواجیه  
 حشیه در آن مجلس رسید و جای آن صوتی که سماع در آمده بخود گرفت و باز  
 نداد سید نظام الدین ابن ماجرای معانی که در بعد از چند روز ساعتی  
 موقوف دانسته بر منبر فحش از برآمد و چند سخن بر معنی مشتمل بر حمد باری  
 تعالی جل ذکره و تولا له نعم او و صلوة بر خیر البشر علیه السلام و الصلوة  
 بخواند و نصیحت بجای عینه که مستحق آن بودند و بحضور اهل مجلس فرمود آنچه  
 مرحوم در حق من بپارت فرمودند و ضمیر خود عزیزان را در روشن و هوید است  
 مرا خرد دست که چین به ادب را تهنیه و اجبی کنم تا با رویکردن مجلس صوتی  
 کیسه به ادلی نکند تا بران بر ضمیر آفتاب نظر معلوم بامند که نموده خواج  
 حسین را بر کفتم و انشاء سبوی بر ککها نام دانست و نموده که باین مرحوم کردیم

شیخ جمعی میفرماید



پنج جن متبر و مستوفی شده بمنزل پادشاه چون وقت عبادت قدیم شد  
 بدین خواندن آمدند و بدین که هیچ وجه خوف و صوت از زبان شیخ نبر  
 می آید هر یک در حالت او تحیر افزون گشت حسرت ز دامت بی نهایت  
 و به خدمت نظام الدین آمده عرض نمودند که از علم شیخ جناب کس  
 نفع می بردند و اهل این دیار را از مستفیضیکشته احوال او را این حالت  
 دست داده سید خان بهر اطلبیده از او من مبارک خواب بدو عقیقت  
 کرد و این جماعه از دست یکی گنا گرفته دو کلمه تعلیم داد و حکم فرمود که بجای  
 او درس بگویند آن شخص فی احوال فضیلت و قوه علم در خود یافت و در کمال  
 لدی بردن گشت و در گشت فیض ایشان استقامت در و بدانشان  
 چند روز شیخ جناب مر حرم خویش نشان شد و لعدم اعتدال منشی آمده  
 از بی استغفار مسکوک داشت و بعد از آنکه خدمت نظام الدین آمده طلب شد  
 و عهدت که بامدیگر در مجلس طبع گشت نمی نکنم شیخ برایشان مهربانی  
 فرمود و گفت و خلافت گرفته به از سر نو مرحمت فرمود و گفت اگر من بعد  
 در مجلس این طایفه فیض بخش نمی شوی پای از دایره متابعت میروم  
 نمی و مخالف از بردن ایشان نکنی از آن بود لقب ایشان را خواجده

چشمت کشت چون آن شخص ازین معنی خبر داشت شد از زه بر تنش انداخت  
 کنان بخدمت سید آمد چون در و نگاه کرد فرمود آنچه بنور سیده رسید  
 خود با بند و بهج وجه تغیر نپذیرد خاطر را ازین رکود جمع فرمود و مشغول گردید  
 مشغول باشد فتح در منقبت حضرت هدایت عرفان کرامت ایقان سالک  
 مسالک ارشاد با هیچ کس بر تباد صدرتین بزمگاه ارباب اشباه معارف  
 دستگاه المظهور بنظر رب الملک المنان قدوة الواصلین باشد و تعالی  
 سره این خواجہ حافظ این خواجہ نور الدین ابن خواجہ شرف الدین ابن  
 محمد طاهر از اولاد حضرت عرفان شعار هدایت آقا مصلح النوار الباقی  
 خواجہ مودود چشمت قدس سره که میران بهر آن حضرت قدوة الواصلین  
 مرة العارفین خواجہ معین الدین شجرانند یکی از خلفای عالم قدس است  
 علاء الدین ضیاء و اصل وطن خواجہ مودود در شهر حنیت داشته و عتبت  
 آمدن فرزندان او شدند آنست که روزی خواجہ محمد طاهر که یکی از فرزندان  
 خواجہ منار است در حجره درآمد و موزن مسجد خاس را فرمود که با اشارت  
 من اذان بگوید و خود خلوت مشغول شد چون وقت نماز رسید خواجہ شرف  
 الدین ادا کردن نماز حاضر شد بپوشن گفت که موصفت تا پذیرد کفن بپوشن

کوفه

گفت مرا حسن حکم است ایشان اورا نیز هر دو بای مبارک نمودند و بسوی  
 آنجا نظر کردند فرمودند دید که زهر عرشی جلیله و شکیکان از غار فارغ شده  
 بنشین و تلبیل مشغول اند چون مجاریت شریعت از چشم او بر طرف کشت بگردیدند  
 با و از بلند گفت اعدا کبر الدعا کبر وقت که اذان تمام کرد یک مرتبه رعد و صیحه  
 عظیم میاد شد و باد های مخالف وزید گفت شیخ از حجره بیرون آمد و  
 بسیار فرمود و گفت که پسر زاده شیخ شرف الدین بن حکم کرد شیخ فرمود شرف  
 شرف الدین باشد با من خادم فرزانه که در خدمت شیخ بود حمل بر آن  
 مباد ایشان از آتش غضب و قهر لبیر خود را بسوزند و خاک نکند چرا که  
 بعضی اولیاء الله به بعضی اوقات جنین عمل کرده اند فی الحال بعضی را ندانند  
 که شیخ شرف الدین متوجه کعبه مبارک گشت و بیعت تمام خدمت ایشان  
 آمده با غرار ارض کرد و تبفصل حالات شیخ را خدمت او اعلام نمود شیخ  
 از استماع این خبر بر وحشت خوانست که کجس ندیدم پیر و لطافت الجلیل خود را  
 که از این غرقات بسیار بخت بر نمائند بعد از تامل بسیار دست لبیر خود  
 را بجز الدین بماند گرفته سفر حجاز اختیار فرمود مدت چند سال در کعبه و مدینه  
 بفرق مجاور می نمود و بیعت کرده این هر دو عزیز خواهر محترمانه پیش از سفر



بودند و بعد از مدت مدید در کعبه منور خستیدند و در دشت قبیله بکشد  
 بعد از چند روز در خاطر مبارک ایشان رسید که راه و روشی سبب خست  
 که از غلظت برآمده در شهر مکه گیرند و دعوت خلق و صدرا بسوی دین محمد را  
 الصلوات علیه و سلم و عو کتب و قرائت نمایند چنانکه در آخر این سال به  
 هر یک از این طایفه بیان خواهد شد چنانکه قلم مردم خواهد پیوست ان شاء الله  
 بنابرین از اینجا غم مسافرت کرده و به بند و شیان اوید و در چند جا که کوهی  
 ایام اعلام اسلام بدان موضع رسیده بود و انواع یافتند رسیدن ایشان  
 بسیار در اسلام درآمدند و بکلمه محمدری همراهی و ممتاز گشتند چون به بلده  
 دولت آباد در رسید جای خوش و مقام دلکش و مظهر عجاب و مردم غایت  
 بهمانی متوطن شدند از خواجہ نور الدین خواجہ حافظ حضرت شہ بھمان در  
 آمد لغزیت که چون سنہ مبارک او بدو وارد سال رسید در حاصل کردن راجه  
 محمدری و شریعت مصطفی علیه السلام قدم نهاد و در علم طریقت و حقیقت سعی  
 و جہد بسیار نمود چون بحالات مرشدی و احکام مبرنی رسید علو الدین صاحب  
 معافیہ کرد اراده مریدی بدرگاه او رجوع فرمود بعد از زیارت و مشقت بسیار  
 ختم خلافت و فرمان اجازت از جد بزرگوار ایشان خواجہ محمدری را بدو خواجہ

دکن الیوم زیار

رکن الدین رسیده بموضع این نموده صاحب ولایت خاندان فرمود چون روز  
 تا فرسیده بموضع رسید و خورشید بزم برای مغرب فرود افتد اتفاقاً جای  
 که سلطان برهان الدین محل اقامت گشته بود بموضع آن شب بماند و زول ابلال  
 فرمود از برنو انوار آتشی بر خیزد مهربانتر محقق گشت که در اندک ایام در پی شهری  
 بنام سلطان برهان الدین محصور خواهد شد و بموضع بعد از غار صبح که اقبال از مشرق  
 علم برکشید که چون در سینه آتشی و عثرین و فغان مایه متوجه بنیاد شد  
 و در جای که کمال برهان پور آباد است رسید که دیه و لیسانه نام بخندین کلبه ابا  
 دالت بیشتر روانه شد چون زیر کوه قلعه اسیر که در بنو لایجا خانها کوه  
 بنابر قیسم بناده در آن اثنا از کجی ماده شیر بایستی شیرن بر جاعه انسانی  
 غله آورد چون نزدیک رسید نظر بر رویش افکند و سر خود را بر زمین نهاد  
 و آله می بیند غشست و بعد از ساعتی بسوی مینه خود دویده سه کج خود را بجا  
 ایشان آورده انداخت چون وقت نماز وقت درآمد سبب نبودن  
 آنجا قرار گرفت و بیشتر روانه شد و بیشتر در راه پیش می آمد و از رفتنش  
 عالم میشد شاه تبسم فرموده گفت محل آتشی بنیاد بنیاد روانه شد  
 و شاه نیز بجای خود می ایستاد و میرفت تا بر کناره ناله رسید و وقت ساخت مهدی

خطره بر دل مبارک این ن راه نداد که این ناله در هوای تابستان خشک  
 شده باشد بنگ جانین آن تزلزل برده بوضار مبارک است فرموده اهل  
 چشمه آب صادق سخن برآید و بمنزل سیداب دریا جاری گشت چو  
 نماره نوید در آمد آن آب بوضو و شستن و ساخت فرمود که این چشمه همیشه  
 جاری خواهد ماند در وی خشکی هرگز نخواهد دید تا عالمیت یکصد و بیست سال  
 آن چشمه قریب روضه منبر که ایشان جاریست و مردم آنرا سیوری نام  
 بوی آب آن چشمه کجاست شاه بولست و بوضوی ایشان منصرف  
 نعمت جاودانی یافت همیشه جاری ماند بر آب اهل بصره و بصره  
 که با جان و دل خدمت بپایائی بنج کامل و مرشدان صلح با اهل دور و  
 مشروط آن نسیم کند یعنی است که بقصد جاودالی مطالب آن جهانی نگه دارد  
 بهمانی نیت وطن ساخته کل اقامت کند که جز نشاید همان دران  
 مستوطن شد هر روز جانور از آن مقام از راه و غیره خدمت می و مریدانش  
 دج کرده فوت خور از ارم او بختند و از او نشی در بولست بحمد در گوشه  
 و نشد چون شاه جهت احوال از آن حرم برآمد ارضانشان میفرمود  
 جانور یکم آید بر خانه میرفت باز صبح دیگر میآمدند و خفاوات کرد

و میان این ۵



در میان ایشان این نوع بودند که چون حضرت شاه جهان در سیمره  
 زیاده بقلعه اسیر قرار گرفت و نیت وطن رفتن شد برادر از اهیران که قدم  
 در موضع دین خانه وطن داشتند یک اسبان نام دوم که بلند استیوم حیوان  
 گاه گاه اسباب اعتقاد و اصدص تمام بکدام جهت ایشان فرستید و گفتند  
 اباد این بخدمت می آورد در دروازه با جلوه خود بکدام جهت حاضر شدند و شرط  
 ادب یکا او برده بجز و انک عرض بایشان رسانید که مدتی مدید  
 فوج بکدام جهت که ما باین آرزو نمیدیم و باین سبب اسباب میخواستیم  
 که بالذاتی این کوه بکدام جهت و کما و میش و محافظت اموال از دروای  
 حصار طلب نرم و در روزگار فراغت بگذرانیم میباشند چون تشریف از  
 فرموده اگر بخدمت میخواستیم خور بالادی این کوه بمانم و با اهل عیال  
 در بنیاد شما بماندیم شاه درین باب رخصت عنایت کوه اسبان از حکم  
 اشارت بانشاءت بالادی کوه برآمد و با فعل حصار در از سنک و  
 شاخته اسیر نام نهاد و در روزگار فراغت میگذرانید آورده اند که بالادی  
 کوه بکدام جهت میخواستیم و بکدام جهت بمانان چنانچه میخواستیم که بحال  
 چاه بیل ساکر واقع شده است بعد از مدت مدید و امانی خاندن بیل

این ملک را جبرین خواجہ جهان کبکی از اولاد امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی اللہ  
 بہو و در قصبہ نیر وطن قدیم داشت و این ولایت موصوف نام خاندن  
 بہو چون ملک را جافوت کہ در سنہ امدی و ثانیین برسہ نصیر خان خود را  
 بخط نصیر شاہ کفہ والی خاندن بس گشت حیدر او بار مرہ در ویشان  
 و کوشہ نشینان اینہ و الفیہ عظیم داشتہ و براہیل و دلال شکستگان  
 تملطف نمودی بعد از استماع اوصاف حمیدہ و خصال فرخندہ ملازم  
 شاہ حاضر شد و بہتر فایز بس مشرف می گشت روزی چند خدمت یافت  
 بجا آوردہ بار بوطن حمو مراجعت می نمود بعضی اوقات بہر خود را کہ عادل  
 شہید خطاب داشت بخدمت می فرستاد و از دعا خیرات نامس می نمود  
 نصیر خان مشغول مہربان بود و نصیر خان چون این وادی را بسبب <sup>نظم منظور</sup>  
 این مقام دلکش و زمین فرحت بخش یافت بنا بر غلبہ انماس نمود کہ اگر  
 رخصت یابند بمن توجہ و اقبال آنحضرت درین جوار متوطن بشوم کہ باقی عمر را  
 خدمت شریف بگذرانند و شہو شاہ درین معنی استخوان بدر کمانہ بیزی  
 جل ذکرہ فرمود و طرف میر او کہ حقیر سلطان ارکان الدین با خدمت خود  
 فیض پذیر معلوم گشت و بہت ازارت چنین اندک کہ انجا کہ سلطان متجاوز باشد

دریا بنی

و برای بنی بر سنگی که تپه کهرک نام دارد از آن فرموده باز کرده اند <sup>ن</sup>  
 وادی شهری بنام سلطان آبادان و در اینجا بدیس اینجا وطن خود سازد <sup>ن</sup>  
 یکم اشارت شاه و بنیارت سلطان خود را در اینجا رسانده در سنه <sup>ن</sup>  
 و غایب بای بلد بریان پور نهاد و بآبادانی و عمارت آن مشغول گشت و این شهر  
 را بنام سلطان بریان الدین مشسوب است و بعد از چند روز کوه آتشفشان  
 نیز بجایک و فرزانی از اسد گرفته در قبض و تصرف خود آورد و بناد حصار  
 نهاد و در و آن بنا را است چون حاکم در فوت و عورت بی بدل بود  
 و در این امر اسم خیرات جو معروف مشهور باین در اندک مدت شهر  
 و قلعو معمور گشت و رونق و چراوت گرفت و در عهد و بی آن خانواده را  
 بواج و رونق دیگر بدید آمد و در صدر آن شد که مردم خوب چنانکه روشن  
 سلطان کبار است جمع کند باینرا افاضل و ارباب حیثیت در خور سلطنت  
 در خانه بدیس مجتمع گشتند و هر کدام بقدر مقدور و وظایف و اقطاع داده  
 بطیفال این دو دمار آورد و بیا و بود برای بدید آمد بعضی بر آنست که در  
 ایام فرحت اینجام شیخ زین الدین از دولت آباد ببارک دی قلعو و آبادانی  
 بشهر بخندیس آمد نصیر خان با استقبال او ششاقه جای که درین ولایت میباشد



واقع شده ملازمت نمود و التماس آمدن اسپر کوشیج قبول فرمود و بهمانی محل  
محل اقامت کوشه نصیر خان روزی دوم مرتبه خدمت می رسید و از محبت و  
بخش متفید می شد و از ادا مرید طرف سلطان برهان الدین خواست  
او در آمد و او را و حویر او در آن بیت التماس کوشیج فرمود تا بقای  
اولاد و ترا در نیجه بیت حویر آورد و بهریدی قبول نمود و چون دو هفته  
مکث نمود عازم دولت آباد گشت نصیر خان از تقدیم خدمت التماس نمود که یکبار  
برگشت جهت مشتمت ازین مملکت برای اخراجات خاومان خاقان قبول  
کنند بنایت سرفرازی خلعه کوشیج اینجی قبول فرمود و گفت درویش  
را بقصبات و برگشت جهت بیت چون التماس سمت تکرار پذیرفت گفت  
دیار بنام خورسیدیم که محل نزول سلطان بو شهر بنام این آبادانی  
شدن همین بس است که شعار اسلام در قطعه این زمین رواج خواهد یافت  
شیخ در آبادانی این شهر فاتی مبارکبادی خوانده بدو تباد توجه فرمود  
بعد از رخصت نصیر خان بدو قریه که بر کافو و کاندله باشند برای فقوای خاقان  
تعیین نمودند از آن روز با حال که حکومت فاروقیان بپوشید و به تغییر  
مملکت و به بنام نصیر خان که چون آن وادی حکم و یکی الدرض بعد موت

ساگر

اور آباد

در آید و بزرگ شایسته نماند جو که در علوم خود مهارت تمام داشت  
 و با اعیان و افاضل و هر در علم حقایق بحثها میکرد و بعضی اوقات استیلا  
 نیز از او واقع شده درین حدود رسید و بالآخر کوه نوره که قریب قلعه ایست  
 و شش نور است ساکن شد و اکثر جلیلهای او در نوایح مالونه و کرات پراکنده  
 به بود و بعضی هر ماه و بعضی هر سال پیش او آمده تربت یافته و فوت  
 خوار از روی بردندند و حالات خوار برین منوال میکرد را در روزی  
 یکصد مرتبه رسید چون یکصد فرات و کیاست در این نظر کرد ازین  
 ولایت و هدایت بر نامه مبارک او این بود اید و حرکات سکنت  
 از اعضا و ارجح عبادت از روی التعل و لبغلی ماسوی دست یافت  
 گاه گاهی با اعتقاد تمام که منست حاضر شد و روزی شاه بعد از قدیم  
 از خالقه تشریف داشت که سوه نماند از آن کوه فرود آمده پهلوی من حاضر  
 و فواید خدمت و لوازم نمود و بجا آورد و بگویند خالقه نشست شاه  
 بنامش منقول به چون قارغ نشست میخواست در جبهه که قرارگاه این بود  
 از قریب سوه نماند گفت اگر ساعتی خلوت فرمایند همه حقیقت حال خود را  
 بر من بگویند شاه از انعام او برگشته بر جزیره آمد که پهلوی خالقه داشت

برآمد و او را از مطلب او پرسید مژدوی که من ببر و ضعیف شده ام و عمر من از حد  
زیاده گذشته یعنی هست که رشته حیات در اندک ایام گذشته بخود من تحفه بیاورد  
خود دارم که آرا از چوکیان سیاح بر دیگر محبت و شفقت تمام در دست آورده ام و  
را از حلقه محبوبان مرا بگذارم که این هدیه باد و بدین مکر اعتقاد برین درگاه  
انعام میکنم که من از کبر سبب بی پیش خود دارم که از اجناس خاص و قضا  
و هر چیزی که اگر کسی آب میشود بمجرور رسیدن او از وطلدی خاص و  
و او بر حال خود می ماند و هیچ وجه نقصان پذیرد و چون قدر مساس این  
چیز را غیر نمائیم میکنیم که برای اخراجات فقرا و مساکین بپردازد  
و ظرفی بمثل نازکی کشیده پیش پادشاه تبسم فرموده تخته کاغذ طلایی  
بر درخت و بهر دو گرفته بر باد و لوله که تمام در بهوای رفت و دوزخ بر زمین  
آمد و جو که درین حال متحیر شده و ندید که از قضا اسمی به خبر رسیده متوجه  
بر زمین افتاد و بهوش گشت و از دستش در آمد و انگشت حشرت بر او  
به ندان کردن گرفت و بجای رسید که جان از خالیش بر آید بعد از آن حالت  
بهوش آمد جانبش که کف می کرد فرمودند خاطر جمع دارد و بر تخته ازین سنگ  
در صخره افتاده اند هر چه که خواهی باز جو گیر و مال و دیده و دوش را دور  
گرفته بر آید







در نظرت زرد لطف و کرم رحمت در بیع مدارا همیشه آتی نیست و هدایت  
 از آتی عایت و مکرمت بر مضارقی از باب ارادت و اصحاب شفاوت گشته  
 یاد خدمت پسر الله الامجد اولی نجلت قایل به جوب را آب فرو می نبرد  
 و آبی نیست نهرم دارد که فرو بردن بر وروده خویش تا به جوب دلالت اند  
 چاره که انشأت باشد بر حکم بشارت افتخیر این ممکن شود و الله اعلم  
 باینکه شاه نعمان رسید سج اسحاق محفوظ که خدمت و بهری منسوب بود  
 تصور آورده خواند و مضمون آن اطلع خورشید شاه نعمان تبسم فرمود  
 گفت محمود از کرده خود نسیان گشت و شاه عالم بوطن مالوف خود از  
 فرمود چون قاصد برگشته خدمت شاه عالم آمد آنچه شاه نعمان فرموده بود  
 شنیده یافت و بعضی سبب بر آمدن شاه عالم از اهدا بالیوچی دیگر  
 هم میگویم و الله اعلم شاه نعمان یکی از زاده انان الکی و کنج محفی نامیده  
 بود بسیار کس را در دین بنور علیه السلام هدایت نمود و بمقصد و مطلب  
 رسانیده و در کشته اهدا بر و شاه بنیز و شاه بنی سفاخرت اختیار کرده از دار  
 عالی مقام حضور در بی رحلت فرمود و خلفاء و فرزندان بسیار دار و از انجمله  
 اینان عتیقه که بکمال قیمت میزدند و بهر دونه اند و نفرت از شاه پشیمان میبود



و صاحبکام بهر شاه نظام الدین آیت است و نمان که بعد از او صاحب سجد و نشین  
 و قایم مقام گشت قبرش بنیاد جنوب از قبر مبارک شاه واقع است در  
 سیدالشیخه کماله و سنگا سید یار که قبرش در مرتبه و منزه و در  
 شاه بکار بر سوم حضرت ولایت مرتبه است که یکی از محظوظ چهارم  
 افادت و افاضت نباشد شیخ میگوید که داماد حضرت قدوة الابرار  
 منصور است نیم شیخ المشایخ بدو که قبرش تحت قلعه اسیر معروف است  
 شیخ احمد محمد یک جد و قدوة الواصلین سیدی جهر حنی که قبرش در  
 واقع شده و اکثر مردم اجماع و اعتقاد در این دارند چون هر یک از  
 مناقب و خوارق علاحد دارد که او را درین مختصر گنجینه نیست اگر  
 کند که حضرت شاه نعمان و قدوة و فرمانی اجازت کرد سید  
 ضیاء یافته اند در شجره مریدان آیت بی نام سید نظام الدین  
 مسئولند و جواب آیت که چون شاه نعمان به بندت میر محمد  
 دیار تشریف میفرمود شیخی که در حق سیدت رالیه که تشریف است  
 آمد شاه به دست سید شاه آیه آمده انما اجازت نموده است  
 آب یاب مبارک رسانیده و نه در حرم خود با هم یا که یاد

از مویان بفرزندان نگاه دار گفت فرزندان شما از ما خواهند گرفت بنابر این  
 در شجره شاه نعمان نام سید نظام الدین خراج میشود بعد از مدتی فرزندان  
 سید مویان اینه از شدت شوق و خلقت گرفته اند بناء علیه در شجره اینان  
 نیز نام شاه دایم میشود الله علیه فتح در منقبت حضرت محمد  
 و سایر اهل بیت و مظلومین و اوارج بر روی از شاخها صحن عرفان و سکا صحن مفتاح  
 محتاج غیب کائنات خزان لاری قطب الاولیا برهان الدصفا شیخ باو  
 المعروف است باجن حشمت الخطای شاه باجن قدس سره از اولاد  
 محمد و آل محمد مدنی است اندر او بسمل فرزند نیز گویند این خطاب که برادر  
 امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه بخود فرقه خلافت و فرمان رواد  
 اعدا است از شیخ زین العابدین بن شیخ غریب الله متوکل مندوی یا قریب  
 حقایق کونین و صاحب اسرار و این بگویم در بای عوارف و کمال  
 اولاد و تجلیات موج میزد که مولانا ابومدنی است آفتاب حقایق و صاحب  
 توکل بحرف و حقیقت و غایب زمانه بگو و اکثر اوقات عقده مشکل که در علم  
 قدسیت او را میباید از حضرت رسالت علیه السلام در واقع حل میکردی  
 و اگر نیم شب بروی منور بودی فترت هم بر داشتی باز نشسته بودی

از در صفت بر و من راه داد شیخ عبد الملک که چهارمین شاه باجین بود  
 کوفه کلاکت عراقین و غسان و مادر البهریه و چون بد او السلام نهاد  
 که در اقد و الیه آنجا بدید که صاحب ولایت ایشان و اقد حاکمیت او را  
 میوه و دلدار بی شیخ عبد الملک را بخواهش فراوان و انا و خوب است  
 در این دیار چراغ هدایت افروخته لب رکن و تبار کشید و بود از خرد و  
 بالهام غیب شیخ عبد الملک ادران مهر کدالتش خوب بدیده مقدس باز گشت و  
 خاک فرج ناک او را امگاه یافت و از شیخ عبد الملک و شیخ شهاب الدین مقبول  
 و از شیخ شهاب الدین شیخ عده الدین ظهور یافت و از و حاجی منور الدین کفایت  
 حقیقت و ماتناش شریف بگو ظهور آمد مرید و خلیفه حضرت خداوند جهان  
 محمد و م جهانیان سید جلال بخاری است هفت نوبت بر بارگاه حرمین الترفیع  
 مشرف شده چون به کام عرش یکصد و چهل و پنج سال در آمد در راه خط  
 بکافران حرب کرده به تیغ مقتول گشت و عزیزه شهادت رسید  
 که در سال موفد و نود و پنج مظهره حضرت شاه باجین را بترجیمت صریح بود  
 بسته ادر معوی البهریه بد و در عنوان چهارم و ده سال طلب بر و من  
 دست بیست و اراوت و در دامن مردم شیخ زود و بر اندک مدت از

از کار



بر کوار او فیض تمام حاصل نمود و از ریا صفت و مجاہدت بکمال ولایت  
 نقل که چون حضرت مخدوم تکیه حق را در درون شاه باجن دریافت  
 نمودن بر راه خشک حکم فرمود آن مقام که بخراسان درآمد در واقعه دید که  
 حضرت قائم الدین علیه السلام با سپر او میفرمایند میفرمودند که حج تو بدرگاه  
 ایضا پذیرفته باید که برگردی و در میان بوی که مشهور خانه است اقامت  
 کنیز و علم رهنمایی و هدایت شریعت محمدي علیه السلام بر بگذرد و باطن  
 این واقعه است بخشید گزمت مخدوم آمد در آن ایام مخدوم را بر حجت  
 حق بگفته یافت شیخ احمد علی بن شیخ شهید الله برادرزاده حضرت  
 مخدوم که قائم مقام میرا و بود حکم وصیت عرقه خاصه را به شاه باجن  
 سپرد و آنکه شاه باجن بعد از میت و یکسال از سفر بازگشته بخانه مخدوم  
 درآمد و امانت ستان عرقه وصیت میرجا آورد و روز دوم با ستان میرجا  
 قبرگاه مخدوم رفت و نعش سرایان خوش لبی را فرمود که تبرم در این وقت  
 بگویند نوید مبارک باد و خلافت از عیب بگویند این رسید خاطر را  
 از امام از و چند سال در خدمت شیخ علی علیه السلام گذرانید و الله ما شاء  
 الصلوات و کثیره من الله و در وقت آبادی و طاعت و عرقه مخدوم که سلطان

۶۱  
 الکاملین سلطان برهان الدین رسید و از این شهر بدر کردند و در راه  
 شیخ منجه که خلیفه منصور را مان حضرت مسعود و یک یار صفت و بی شرف  
 بسیار کشید و غوغا مسعود را بغایت تمام حاصل نمود و بار دیگر از آن  
 فرمود هشت هفت سال در کلبه فقیران نه خلوت برگزید و همدرین مدت  
 مذکور متوجه به برهان پور گشت نخستین در مسجد خانای پور که یکی از مضافات  
 این شهر است چند روز بسر برد چون وای این دیار و اکابر این مقام را  
 ایشان معلوم کردند با عطا فرمود که ام درون شهر آورده خانه و عیال  
 و جامع و خواجگاه عالی تعمیر فرموده و خود در آن بنای صوابی  
 بسیار کس را برهنه و هدایت بخش از فیض خود بر منعم و کرام  
 رحمت اعدا با فاد و استغاده تمام جمع کرده و کلام کوچری و فارسی  
 را بروش حسن کلام در درویش غنی علم سلوک و حقایق را بر عالم کنه  
 که شنونده را بی اختیار شوق و حالات رویداد و تعلیمات انوار  
 زیر هر حرف ظهوری باید و در هر کلمه از کلام آن شاه بزرگوار چنان  
 درین محضر نوشتن میشد و در پیروان پور بی یول باجن یا جی ری  
 جیا قریب از آن منی سخن دگر باب رنگ من جمعی صوفی ابرو دهکی

یون باجن باجی رنی اسرار جہا جی پاوا شہد کا ماوان ہر کون حق  
لاوان دستکون و کد کو ان و لا

شاید باجن کی از اولیا الہی و انوار تجلیات نامتائی ہو یکھد و پست  
عزیمت خلاق بسیار در دگر دریں رسالہ کنی بنس آن نیست تاریخ  
چهار دہم شہر ذی القعدہ سنہ اشنی عشر و تسعیہ ازین شکلائی کتبہ لفظ  
روح افراشی قدس رفت لبیت و این بہت نیز در تاریخ وصال او مرید  
صادق الداعی مرقوم نموده بہت شاہ باجن زودتھی بیکوون  
سال تاریخ وصالش در حروف خوش دفتہ در منقبت حضرت آقاب  
کرم و احسان و ماہنامہ جوع و عرفان امام شریعت و طریقت کوکب  
اسمرفت آن شمع چراغ دولت و دیم آن زاہد زمانہ بالیقین  
نظام الدین المعروف بہ شاہ بہکاری الحنفی قدس سرہ از اولاد  
حضرت لنگر جان شیخ نرند الدین نمک کرد سن سیرہ و جریہ ارادہ



حضرت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین خوجا ابن شیخ منصور که پیش از  
 بنسب پاک حضرت کبیر شکر می بودند دایقه و بعد از بیعت دارا در  
 اجدادین بناده و در ساحت سعود در آن شهر فیض بخش عفو را  
 و زیارت حضرت کبیر شکر سر فراز گشت و مدتی ملازمت حضرت  
 باب تقوی شاعر شیخ محمد که صاحب سجاده روضه منبر که یکی از محرمات ارباب  
 شریف و از محرمات اصحاب حقیقت بود در باقیه و چند روز خدمت  
 کرده و بعد از مجاهدات بسیار و ریاضت بی شمار حرقه خلافت و امان  
 اجازت از حضرت شیخ شمس الدین گرفته مقبول همه بود و در کرامات  
 و معروف لعل که مشیخت باب شیخ نصر الدین یکی از اولاد حضرت کبیر  
 بود و او دو پسر داشت یکی شیخ بده که قبرش تحت قلعه سیر رمالی که در  
 دوم شیخ یوسف المعروف شیخ جوسه که مرقد مبارک او در قلعه سیر  
 قریب حاه کلشن واقع شده و از شیخ یوسف شیخ نظام الدین بود  
 آمد و از سیر خود بلیق شاه بهکاری ملقب گشت لعل که شیخ نظام  
 در شهنشاهان حوالی باضی شامخ زاد با بطلید شد و ارشاد و به  
 بیعت و از او به بحدیث حوت شاه نمان متوجه شد و اراد

عفو را

فی زاد کجس شریف او ظاهر ساخت آن معدن مکارم اخلاق و کائنات  
 بانی این را با کرام و احترام بر خود راه داده متوجه بر اقدار  
 بود از ساعی فرمود که عمریان شمار به بیعت اراده در او دردم و نصیب  
 نیست و اراده شما بخدمت شیخ نمس الدین که بر قلمه و متوطن است  
 ظهور خواهد بیعت اماکن بشی کار و فتح باب شمار در اینجا خواهد بود  
 بی باید که بعد از بیعت بشهر اجدین سفر خواهند فرمود و بعد از دست شیخ  
 محرم خواهند بود که از نظر رحمت و بحس لطیف ایشان ابواب مقصد  
 درجه مطلب و دولت مفتوح خواهد گشت با چند طریق جاه و حشمت  
 طلبیم بر خیز که مفتاح سعادت طلبیم با باطن اهل فقر و محبت طلبیم بعد از استماع <sup>شع</sup> تا اهل از غفر  
 کلمات نصیحت آمیز که متضمن دولت و سعادت در این بوی شیخ نظام الدین متوجه <sup>از باطن اهل فقر</sup>  
 قلمه مند و شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بر عت تمام حور انجالی قفا  
 شیخ زینت ایند چون شیخ روشن ضمیر و کرامت توفیق بود بر آینه دلش حقیقت  
 حال او ظهور یافت خاتم را فرمود در خانقاه بنکار ز آمده است طلبه بار  
 خاتم دوم به مرتبه او از داد اما ستمگر بود به متوجه بخت بر کنه کد مت  
 شیخ از این متوجه فرمود نظام الدین این برعت اسیری بر رگهای آید است

بطلب خادم حکم اشان شیخ نظام الدین را بخدمت شیخ برد شیخ شمس الدین  
 بطلب الطاف در سبوت فریدی در آورده و بخرق ارادت سرافراز خرم  
 از آن روز باز هر کس که نام می برسد خور آبکاری می افکند بر شوخندان  
 آگاه دل روشن و هویدا باشد که چون این حقارت بر خود اختیار کرد  
 و از نفس جوین مخالفت و زید ممت از بحر دگر نیان خدا برست خواست  
 حضرت ذوالجلال باعمال صالحه و افعال خالصه توفیق بخشید و بکرم خود  
 در عالمی ظهور لغزشهای را باسم او بیاج بخشی فرمود که به شاه بهکار  
 می طبعست بعضی محققان آگاه و مقربان درگاه افتاده فرمود که تو  
 نیستی سالک است حق ظاهر می شود چنانچه شیخ سعیدی رحمه الله فرموده  
 سه یکی قطره باران را بر جگه جمل شد جوین از در یابند که جای که  
 در یابست من گفتم که او است حق که من گفتم جو خور اجسم حقارت  
 بدید ممدف در کنارش بجان پرورید بهر شش بجای رساید کارا شده  
 نامور و لو شاه و از بلندای از آن یافت گوشت شد دری نیست  
 نامست شد گوشت که از خیزد روز جانب شهر اجدین منافر گشت و  
 خود را بیزم بهم نموده و مرست که در شنای بخشید و بزمارت قهرمان



از آنکه بده بخیریت قدمه الواملین شرح محکم شتافت و چند روز  
 شایسته اختیار کرد و مدتی به صحبت شریف او ریاضت و مجاهدت کشید  
 علوم سلوک و صفاتی تحقیقات معارف نورانی و معنی داشت که عالیه  
 حضرت ولایت نیاهی درباره من زیادت از حالات من ظهور آید  
 اکنون از عوارف حضرت مظهر کرامات مقتضای حال او ملایم دارم  
 اتمتع را بنده خرقه خلعت و فرمان اجازت بدو از زالی فرمود و داخل  
 روضه روضه حضرت غایت کعبه ارحم منازل چون بقلعه رسید  
 ملاقات شاه نعمان شتافت و او را دریافت و یکدیگر از ملاقات  
 دوستانه شادمان و خوشوقت گشتند و بعد از چند روز به نیت حج  
 در یارت قریبی علیه السلام سفر اختیار کرد و دو مرتبه این سعادت دینی  
 دریافت چنانکه یک مرتبه راه دریا بر گشت قدم نهاده و مرتبه دوم بر راه جنگ  
 رفت و همیشه صایم الدهر قائم اللیل بوده و اکثر اوقات افطار را از  
 شوربای کیه که در هند انارهای میگویند بوده تلخ بسیار و بوی تند از  
 پیله آید غذای فرمود و زی خواهر شریف مهربانی به حکم ایشان بانه  
 دل و داخل کرد در خوردن داشت سجده گفت و گفت که لازمست خواهر

رفت اعلام بخشد که امرش در غار تهجد لذتی یافتیم و صفای دل من بکمال  
مبدل گشته این مهر بانی بعد از این معاف دارید آینه طلب فرمود و صفای او  
بنظر انور خواهر خود در آورد بعد از آن روغن بر وی مالید و بار بنظر خود  
که صفایش به کدورت مبدل گشت و گفت دل بر در صفاء پر تبه آید دراز  
اگر دل او را بر یافت مجاهدت صفای حاصل شده باشد الوار بجای آید  
آله خطه بنظر صورت میگرد و حقیقت انواع که انبار احوال می باشد و میوه  
به افتد و این مرتبه دلت نمیدهد مگر صفای دل و دل بجز رضایت کامل  
صفای نیست تا بر آن التماس به بنایم که این مهر بانی بعد از این معاف  
فرمود چون شاه به کار انکسرت عمر خود را در مسافرت بود و  
گذرانیده و بسیار تاشه ابله ان و عجایب است و مهر را در یافت و ان  
برزگان وقت را و در ویش ان خدا بر دست را عذمت کرده و ارم یک  
فایده به نهایت حاصل نمود و روزی شاه نعمان از و پرسید که کدام  
در مسافرت چه استفاده یافتی گفت اشتغال از شهر بصره کردن و از  
شهر درآمدن نفس بسیار غریب یافت و سمعت و در غریب نفس روح را  
ماطن تمام آید و فیکه و ظاهر حال و انس معصیت میر غافل است آید مبدل

در از ندان

Scanned with

۵۰  
در زیدانی بهتر نماید که نماند فرموده درین هنگام شمار را مقیم باشند  
و عزت باید گرفت شاه بکار و فریب بدیده طبع بر نماند و صلح و رضا  
شاه با جن امری جار معینی برادر خود ارکسته فرموده و خانه فقیران و خانه  
درویش را در اینجا بنیاد و بعد ازین او را دو فرزند در و جو آمد یکی شیخ  
ابوالفتح که از او در خور سالی معوض خواهر زاده و خود داد و یک دختر  
که یکی از صالحی زمانه و عابد و هر لحظه شاه مدیت الله نام داشت و  
در اہمیت و سخاوت چون را بوشانی می برد حنت لعل که بی دقت  
تا زنی خواهر ششی نغمه زمان بخد مت شاه بکار آمده و بجزواری  
بود انک را بر بختا نه فیض ن مالید و معوض داشت ای برادر یک  
بسم الله الشتم بجمت حق بویست و من مثل تو برادر دارم از خدا رب الغفره که  
بکی و بیعت بر حق است بخواه و لیس مر ازنده کن فرموده ابو الفتح ابو الفتح  
بسی نو دادم او قبول نمیکرد و بر زنده که لیس خود در خواست میکرد چون  
شاه غر او بسیار معاینه فرمود و برایش بی شمار دریافت دست دعا  
بامید اجابت بدرگاه بار خدایت و بجز و انک را متوجه شد بعد  
از عتی جواب داد که لیس تو از در طلب و خدایت نیانیت و سلامت مل سید در طره



چون خواهرش بجان آمد پس خور ازین ولایت یافت آورده اند که چون  
 عوض از زبان مبارک ایشان برآمده بود بیستم روز ابو الفتح بر جمعی  
 و این حکایت درین بلدة معروف و مشهور است **فصل** آورده اند که  
 حضرت شایه پیکار روزه افطار میکرد و احببش طعام را در طرف چپ  
 دست مبارک خورالند سفر میخواست شاه نعمان مرسانید و شاد و مشتاق  
 مجلس شریف بیاران خود میگفت تناول کنید که این تبرک از بارگاه حضرت  
 کج شکرست شاه نعمان نیز وقت افطار طعام را بهین منوال  
 به کار مرسانید و ایشان میفرمودند این تبرک از بارگاه حضرت  
 مودود است مردم از روی تین و تبرک الکهارم میبردند تا قل این حکایت  
 میفرماید تا آن زمان که حضرت شاه نعمان در قید حیات بودند همین طریقی  
 ایشان صحبت میکردند چون وقت رحلت شاه نعمان  
 رسیدند و مرید خود که یکی میران سید پان نام داشت و دوم شیخ  
 طلیده بعضی اصحاب از جمند فرمود و گفت وقت رحلت من قریب  
 و مهم نمایم گاه ماند همه با شما بر می غریز جدیت شاه به کار  
 نمایند و سر آمدند و خود مستعد شدند تا هنگام تمام کارند و گفتند

مخبر

بر اخلاص و اطاعت را بر استانه فیض شال کماله و در عینودیت و ایمان  
بر داری تا بچشم قدم باشند ایستاده و کما سینه با تمام می رسد شیخ منجم و منجم  
که در بکار مرغانی شناسند و نمیدانند فرموده شما متوجه بخدمت او شوند این  
بنا به آلهی شفا ریش و حسن عقیده تا را بر حوصله نرم در اندیشه ایشان کفیه خواهد  
چون این هر چه عزیز بخشوع و خضوع تمام روی ملاذمت بشاه بهمان روی درند  
ش نیز مراعات اداب نموده چند قدم بطریق استقبال بر آید و در دیدن  
این عزیزان ایشان سوره شیخ منجم فرموده و گفت چرا درین وقت بازگ  
شته را تکلیف شفا ریش خود کردید که ایشان بهمان حالات پیش فخر  
تشریف آورده در باب شفا ریش فرمودند و این هر چه عزیزان را  
ظرفین خلقت رسیده است که بعد از وصال حضرت شاه نعمان قدس  
شاه بهمانری بعضی اوقات بعد از یکماه و بعضی وقت بعد از ماه کاهی  
دست مبارک بر دست سید پاره و کاهی قبضه شریف بر قبضه شیخ منجم  
که این هر چه عزیز هم نیک و هم از ایشان بودند نهاده بطریق طیر شیر میفرمودند  
و از بر بانور بقلعه آسیر که مسافت آن از دو کروز زیاده باشد در طیحه روضه  
نمبر که شاه نعمان حاضر می شدند و شاه نیز از روضه منور خود بر آمده



بهلور قبر که جابر مبین بگو شریف می آورد و این هر چه و بگوید از او بسیار است  
 در شان این کرده در فرقان مجید خبر داده بل ایضا بر عهد زبیر در کربلا  
 مبین می کشید و راز و نیاز از علم طهری و باطنی در میان  
 آوردند که هیچ کوشی را مجال آرای آن نبود که آواز این را میسوز  
 کند و این راز از پرده بیرون افتد و بوقت وداع تا کنان در وفات  
 می نهادند و بار بجال حق می بودند و در آن زمانه اکثر مردم از مشاهده  
 حالات ایشان حیرت افزون می کشید و از معانی بسیار آگاهی  
 تعجبات بسیار می کردند و از شیخ میجو بخت شاه بهکاری میگو  
 داشت که من همراه ملازمان خدمت نغان میرسیم و سالیان است که  
 عظیم در دلم راه داده است میخواهم که از ایشان صل کنم اما چون اینجا  
 میرسم فراموشی مطلق رو میدهم فرمود ایشان درین مرتبه بجا  
 میدهم روزی چون نوبت شیخ میجو رسید همراه گرفته بودند و وقت  
 وداع توجیه بجا نداشت شیخ مومی اندوده ایشان فرمودند که سوال خود را  
 بگوید و بخوره عرض نماید شیخ هر چند که خواهد تکلم نتوانست که هیچ  
 و هیچ سخن از زبان او بیرون نداشت چون شاهکاری بجا نگاه میداد بگفت

نمودار



بعد از آن بر سید جبراسوال خور از شاه نغان تحقیق کردی شیخ محمد  
 که چون بیت بزرگداشت از در دل من از کرد هر چند میخواستم که نمی  
 کنم از زبان من حرفی نماند باز بعد از چند روز چون بپویش شیخ محمد  
 رسید شاه بیکام حکم عادت خود در تشریف آن کفریه فرمود  
 سوز شاه نغان سیر فرمود و دستهایش بر روی محمد و در اندام  
 پس که دست و پاهای از حرف حکایت لب و زبانش را در میان  
 و در میان دست و پا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که